

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۷

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۲

سال بیستم، شماره ۷۷، پاییز ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

رابطه بینامتنی مضامین صفوةالصفاء و اسرارالتوحی (براساس نظریه ژرار ژنت)

خدابخش اسداللهی^۱

ثریا کریمی^۲

چکیده

ژرار ژنت از محققان برجسته عرصه بینامتنیت، هر متن را با متون پیش از خود مرتبط دانسته و در نظریهٔ بیش‌متنیت، رابطهٔ هر بیش‌متن را با پیش‌متن خود مطرح کرده‌است. از آنجا که در طول ادوار عرفانی، بحث عارفان هم‌مشرَب با دیدگاه‌های مشابه قابل توجه بوده‌است و ساختار تذکره‌های عرفانی همچون صفوةالصفاء و اسرارالتوحید نیز بر مبنای کرامات، اندیشه‌ها و گفتار عارفان خاصی تدوین شده‌است؛ این پژوهش با هدف روشنگری زوایای عرفانی قرن هشتم، برآن است که کرامات و آرا و اندیشه‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی را با دیدگاه‌ها و کرامات عارفانی هم‌چون ابوسعید ابوالخیر از منظر نظریهٔ ژنت بسنجد. چنان‌که این پژوهش جهت‌گیری بینامتنی صفوةالصفاء را در استقبال از اندیشه‌های ابوسعید ابوالخیر هویدا می‌کند؛ تشابه مضامین صفوةالصفاء با اسرارالتوحید از حیث کراماتی همچون طی الارض، فراست، مسائل مربوط به مرگ، نجات مردم و همانند آن‌ها و همچنین مفاهیم اخلاقی و تربیتی متصوفه، نظیر تربیت نفس، رفع حجاب و مسائل دیگر، رابطهٔ بینامتنی بین این دو اثر را تأیید می‌کند.

واژگان کلیدی:

صفوةالصفاء، اسرارالتوحید، ابوسعید ابوالخیر، شیخ صفی‌الدین اردبیلی، بینامتنیت، ژنت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. نویسنده مسئول:

kh.asadollahi50@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

۱- پیشگفتار

بینامتنیت رویکرد مدرنی برای مطالعه آثار ادبی و هنری محسوب می‌شود؛ متون عرفانی در شمار آثاری قرار دارند که قابلیت بررسی بینامتنی آنها درخور توجه است. تذکره‌های مربوط به سیره عارفان و صوفیان دارای خصوصیات ویژه‌ای است که مایه جذابیت آنها در طول قرن‌ها شده‌است. این خصوصیات در شرح حال عارفانی که بیشتر مردمی بوده‌اند، نمودارتر است؛ از جمله کتاب‌های صفوة-الصفاء، اسرارالتوحید، فردوس المرشديه، مناقب العارفين و سیره ابن خفیف را می‌توان در این زمینه نام برد. هریک از این کتاب‌ها، از حیث شناخت شخصیت عارف خاصی، جایگاه والایی دارد؛ به عنوان مثال، زندگی‌نامه مولوی و شمس و بستگان آنها در مناقب العارفين نقل شده‌است و معرف آنها از لحاظ جایگاه اجتماعی و روان‌شناسی شخصی است. خصوصیات این نوع کتاب‌ها عبارت است از: جذاب بودن به دلیل مورد خطاب قراردادن عواطف و احساسات؛ ساده‌بودن و اشتهال واژگان و تعبیرات عامیانه؛ تلطیف عقاید و مراسم دینی و تأویل و بیان عرفانی قرآن و حدیث؛ دربرداشتن مواد فراوانی از تاریخ اجتماعی، به این دلیل که مریدان این عارفان و صوفیان در بیشتر موارد از طبقات و اقشار متوسط جامعه بوده و مسائل مربوط به زندگی و کار آنان در این آثار منعکس شده‌است؛ اهمیت آنها از لحاظ تاریخ زبان و سبک‌شناسی مطرح‌است؛ چون هرکدام مرحله مهمی از تحول فارسی را بعد از اسلام روشن می‌کنند (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۷۴: ۵۱).

۱-۱- بیان مسأله

صفوةالصفاء یک منبع اصیل در شناخت زوایای زندگی شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که از حیث عرفان، تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم، مسائل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و مانند آنها در قرن هشتم حایز اهمیت است. از آنجا که هدف ابن‌بزاز از نگارش این تذکره عرفانی، در وهله اول تشریح کرامات شیخ صفی‌الدین و در وهله دوم، مرشد او، شیخ زاهد و مریدان او بوده‌است، می‌توان اطلاعات و افری از عرفان قرن هشتم و اندیشه عرفای این دوره و تغییر و تحول آن را نسبت به دوره پیش از خودش، به‌وضوح دید. کرامات و آرای شیخ صفی قابل‌سنجش و قیاس با اندیشه و کرامات عرفایی نظیر ابوسعید ابوالخیر است. در مورد اسرارالتوحید نیز به‌جرات می‌توان گفت که این اثر، از برجسته‌ترین منابع تاریخ تصوف ایران و از مهم‌ترین اسناد تاریخ اجتماعی این سرزمین به‌شمار می‌رود که از حیث اطلاعات تاریخی و اجتماعی قابل‌توجه است (میهنی، ۱۳۶۶: صد و شصت و سه).

آنچه در این پژوهش بدان پرداخته می‌شود، سیری در کرامات و اندیشه‌ها و آداب و رسوم حاکم بر صفوةالصفاء در مقایسه با آثار عارفان مردمی دیگر، هم‌چون ابوسعید ابوالخیر است. مبنای این مشابهت‌سنجی نیز کتاب اسرارالتوحید مطابق رابطه بینامتنی است. با توجه به این‌که در نیمه دوم قرن سوم، از طریق شیخ ابواسحق ابراهیم بن یحیی جوینانی، قدیمی‌ترین عارف آذربایجان، تصوف خراسان به آذربایجان راه یافته است؛ چنان‌که در قرن پنجم نیز ابونصر شروانی، از شاگردان و مریدان ابوسعید ابوالخیر، واسطه انتقال مشرب میهنه به منطقه شروان و از آنجا به ازان و آذربایجان بوده است (موحد، ۱۳۸۱: ۲۰). همچنین از حکایت تخلیل دندان ابوسعید در صفوةالصفاء روشن می‌شود که احوال و کرامات ابوسعید، از منابع مطالعاتی شیخ زاهد و شیخ صفی و مریدان بوده است چنانکه شیخ زاهد در برابر خرده‌گیری محمد صدیقان به ابوسعید آن را استعمال سنت، بیان می‌کند: «... محمد صدیقان که از جمله کارکردگان بود، روزی شنید که از شیخ ابوسعید رحمه الله علیه، روایت کردند که وی را دندان‌ها در دهان مبارک نمانده بود. چون طعام خوردی خلال در دهان بگردانیدی. گفتند: شیخ! چون دندان‌ها نیست، خلال چرا می‌کنی؟ شیخ ابوسعید فرمود: متابعت سنت می‌کنم. محمد صدیقان چون بشنید، بر شیخ ابوسعید اعتراض کرد و گفت: به این مقدار سنت بازمانده بود؟ و از آنجا به خدمت شیخ زاهد، قدس روحه، آمد. شیخ زاهد حالی که به وی نظر کرد به نور ولایت بداندست؛ فرمود که محمد صدیقان! آری! بالا به گور، بر بزرگان اعتراض می‌کنی؟ هرچه بزرگان کنند، بر جاده و منهج سنت نبوی باشد؛ اگر تو نیز خواهی که به چیزی برسی، بر سنت آن بزرگان عمل کن» (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۲۱۵) خود ابوسعید نیز در برابر اعتراض پیره ابوصالح، آن را استعمال سنت تعریف می‌کند. (میهنی، ۱۳۶۶: ۱۱۴) همچنین به این دلیل که هر دو اثر عرفانی، زوایای زندگی عارفان برجسته‌ای را به تصویر کشیده‌اند، مقایسه آن دو اثر، از لحاظ بینامتنی نکات قابل توجهی را دربردارد. مبنای هر دو اثر عرفانی اقوال و احوال و کرامات پیران تصوف (ابوسعید ابوالخیر و شیخ صفی الدین) است که بر اساس منطق روایت، بیان شده است. در صفوةالصفاء و اسرارالتوحید، مطالب کتاب از قول شاهدان و مردم ثقه گردآوری و تألیف شده است و چه بسا در برخی موارد به چهار راوی نیز می‌رسد؛ همچنین نگارش هر دو اثر، توسط فرزندان و احفاد آن‌ها صورت گرفته است؛ چنانکه صفوةالصفاء به توصیه فرزندان و جانشین شیخ صفی، یعنی شیخ صدرالدین توسط ابن بزاز جمع‌آوری شده است (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۱۶). اسرارالتوحید نیز گردآورده محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید از احفاد ابوسعید ابوالخیر است (میهنی، ۱۳۶۶: صد و شصت و چهار). از آنجا که در طول ادوار عرفانی، بحث عارفان هم‌مشرب با دیدگاه‌های مشابه قابل توجه بوده است، در این پژوهش از منظر نظریه ژرار ژنت به بررسی دو اثر عرفانی صفوةالصفاء و اسرارالتوحید پرداخته می‌شود که جهت‌گیری بینامتنی صفوةالصفاء را در استقبال از اندیشه‌های ابوسعید ابوالخیر هویدا می‌کند. برای اثبات این مدعا، ذکر شواهدی از این آثار، ضروری به

نظر می‌رسد به همین دلیل در این پژوهش نمونه‌ای از حکایات و اندیشه‌های یکسان، برجسته‌شده است؛ تا روابط بینامتنی بین دو اثر نمایان شود.

۱-۲- ضرورت و هدف پژوهش

با توجه به این‌که تعلیمات عرفانی و ابعاد عرفان شیخ صفی‌الدین اردبیلی به عنوان عارف قرن هشتم، آن‌گونه که باید و شاید، پژوهش نشده‌است، این پژوهش برای روشننگری بیشتر زوایای عرفانی و تعلیمی این دوره، با هدف نشان‌دادن مشرب واحد در عرفان اهل سلوک و ساختار مشابه تذکره‌های عرفانی از جمله دو متن عرفانی صفوة‌الصفاء و اسرارالتوحید نگارش شده‌است.

۱-۳- پیشینه پژوهش

تاکنون تحقیق مستقلی درباره موضوع این مقاله صورت نگرفته‌است. تنها به چند تحقیق درباره صفوة‌الصفاء اکتفا می‌شود. مهین پناهی و ثریا کریمی در مقاله‌ای با عنوان «اخلاق فردی و اجتماعی در صفوة‌الصفاء» (۱۳۹۰) به پاره‌ای از اخلاق عرفانی شیخ صفی‌الدین اردبیلی پرداخته‌اند که وی به واسطه آن‌ها، توانست قلمروهای وسیعی از ممالک اسلامی و غیراسلامی را تحت نفوذ خود درآورد. آذر اکبرزاده و زهرا اختیاری در مقاله «بازشناخت نادره زنان در صفوة‌الصفاء» (۱۳۹۵) ضمن معرفی پانزده زن ناشناخته، نقش و جایگاه زن را در دوره مربوط بررسی کرده‌اند.

۲- مبانی نظری پژوهش

۲-۱- بینامتنیت

هر گفتاری همواره با گفتارهای دیگر مرتبط است و در ابتدایی‌ترین سطح، هر رابطه بین دو گفتار و تمامی این روابط در مجموع، بینامتنی هستند. میخائیل باختین برای اشارت به رابطه هر گفتار با گفتارهای دیگر از اصطلاح منطق گفت‌وگویی استفاده می‌کند؛ ژولیا کریستوا نیز در شرح آثار باختین، اصطلاح بینامتنی را به‌کار می‌گیرد (تودوروف، ۱۳۹۶: ۱۰۱). پس از کریستوا، پژوهشگرانی چون رولان بارت، ریفاتر، ژنی، ژرار ژنت و دیگران، تحقیقات گسترده‌ای را در حوزه بینامتنیت انجام دادند. کریستوا و بارت جزء نسل اول بینامتنیت، ریفاتر و ژنی جزء نسل دوم بینامتنیت و ژنت واضع ترامتنیت است که بینامتنیت را زیرشاخه‌ای از ترامتنیت محسوب می‌کند (آذر، ۱۳۹۵: ۱۷). بر این اساس ژنت پنج نوع رابطه ترامتنی را مطرح کرده‌است: بینامتنیت، پیرامتنیت، فرامتنیت، سرمتنیت و بیش‌متمنیت (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۴۳۳). ژنت بینامتنیت را به سه دسته تقسیم می‌کند: صریح و اعلام شده، غیرصریح و پنهان‌شده، ضمنی؛ بینامتنیت صریح بیانگر حضور آشکار یک متن در متن دیگر است، در این نوع از بینامتنیت مؤلف متن دوم قصد ندارد مرجع متن خود یعنی متن اول را پنهان کند. بلکه با نقل قول، مؤلف

متن دوم متن را متمایز می‌کند به صورتی که می‌توان حضور یک متن دیگر را در آن متن مشاهده کرد. نقل قول را می‌توان به دو دسته نقل قول با ارجاع و یا نقل قول بدون ارجاع تقسیم کرد. بینامتنیت غیرصریح، بیانگر حضور پنهان یک متن در یک متن دیگر است، این پنهان‌کاری به دلیل ضرورت‌های ادبی نیست بلکه دلایل فرا ادبی دارد. سرقت ادبی - هنری یکی از مهم‌ترین انواع بینامتنیت غیرصریح تلقی می‌شود. این نوع سرقت استفاده از متنی دیگر بدون اجازه و ذکر و ارائه مرجع است به همین دلیل توسط مراجع حقوقی قابل تعقیب و پیگیری است (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۸) بینامتنیت ضمنی مؤلف قصد پنهان‌کاری بینامتنیت خود ندارد به همین دلیل نشانه‌هایی به کار می‌برد که با این نشانه‌ها می‌توان بینامتن خود را تشخیص داد و حتی مرجع آن را شناخت اما این کار به صورت صریح انجام نمی‌شود و بیشتر به دلایل ادبی به صورت ضمنی بسنده می‌شود پس در این نوع بینامتنیت نه همانند بینامتنیت صریح مرجع خود را اعلام می‌کند و نه همانند بینامتنیت غیرصریح سعی در پنهان‌کاری دارد بلکه در این نوع بینامتنیت، مخاطبان خاصی که نسبت به متن اول آگاهی دارند متوجه بینامتن می‌شوند. مهم‌ترین اشکال این بینامتن، کنایات و اشارات و تلمیحات و... است (همان: ۸۹) پس همان‌طور که بیان شد بینامتنیت، کاربرد آگاهانه متنی در متن دیگر است؛ از دیدگاه ژنت نقل قول‌ها، بازگفت‌ها (که معمولاً داخل گیومه قرار می‌گیرد)، سرقت ادبی، اشارات کنایه‌آمیز، نقل به معنا در این دسته جای دارند. دسته دوم از مناسبات تعالی‌دهنده متن، پیرامتنیت است که شکل ارائه متن ادبی در پیکر کتاب با ویژگی - هایش است. دسته سوم مناسبات تفسیری و تأویلی با عنوان فرامتنیت است که متنی را به متن دیگر خواه به عنوان مرجع یا بدون ذکر این عنوان، وابسته می‌سازد. دسته چهارم سرمتنیت یا فزون متن است که به معنای کلی جای گرفتن متن در کلیتی از متون و به معنای خاص شناختن ژانرهای ادبی مربوط - می‌شود. دسته پنجم از مناسبات تعالی‌دهنده متن، رابطه متنی متأخر (پیش‌متن) با متنی متقدم (پس‌متن) است این مناسبت از نوع تفسیری و تأویلی، بازگفت و نقل قول نیست بلکه به گونه تکرار پس‌متن است (احمدی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۲۰-۳۲۱). پیش‌متنیت همانند بینامتنیت رابطه بین دو متن ادبی یا هنری را بررسی می‌کند با این تفاوت که این رابطه در بینامتنیت براساس هم‌حضور بوده ولی در پیش‌متنیت براساس برگرفتنی و اشتقاق بنا شده است؛ پس در پیش‌متنیت تأثیر کلی و الهام‌بخشی کلی یک متن بر متن دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد نه حضور آن. شایان ذکر است که در هر حضور، تأثیر و همچنین در هر تأثیری نیز حضور وجود دارد (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۴-۹۵). همان‌طور که ذکر شد نوع رابطه‌ای که هر پیش‌متنی با پیش‌متن خود دارد رابطه برگرفتنی است که طبیعت و ویژگی پیش‌متنیت را مشخص و معین می‌کند. «برگرفتنی یا اشتقاق رابطه هدفمند و نیت‌مندانه است که موجب می‌شود پیش‌متن براساس پیش‌متن شکل بگیرد. رابطه برگرفتنی خود به دو دسته کلی قابل تقسیم است: تقلیدی (همانگونگی) و تغییری (تراگونگی)» (همان، ۱۳۹۱: ۱۴۶) پس پیش‌متنیت می‌تواند براساس رابطه همان‌گونگی پیش‌متن از پیش‌متن یا براساس رابطه تراگونگی استوار شود و هرکدام از این دو دسته نیز

تقسیم‌بندی محدودتری دارد. نکته مهم در این‌گونه متون این است که معنای آثار بیش‌متنی (زبرمتنی) وابسته به دانش خواننده از زیرمتنی است که زبرمتن آن را دگرگون کرده یا به جهت التقاط از آن تقلید می‌کند. بخش عمده پژوهش ژنت معطوف به شیوه‌ای است که جایگشت‌های بیش‌متنی (زبرمتنی) از پیش‌متن‌های (زبرمتن) خاصی ساخته می‌شوند. متون می‌توانند توسط فرایندهای خود-پیرایی، حذف، تقلیل، تشدید و نظایر این‌ها دگرگون‌شوند (آلن، ۱۳۸۰: ۱۵۶) شایان ذکر است که در مطالعه تأثر صفة‌الصفاء از اسرارالتوحید، زمانی که دگرگونی و تغییر مطرح می‌شود، از تقلید نیز سخن به میان می‌آید و برعکس، در هر تقلیدی، تغییر نیز وجود دارد؛ در نتیجه، در روابط بینامتنی صفة‌الصفاء با اسرارالتوحید دگرگونی یا تغییر و همان‌گونگی و تقلید نسبی است و در ارتباط با هم معنی می‌شوند. به همین دلیل، نمی‌توان ادعا کرد که رابطه میان دو اثر رابطه همان‌گونگی یا تقلیدی صرف است؛ بلکه از این دو روش به موازات هم استفاده شده است.

۳- بحث و بررسی همسانی‌های مضامین صفة‌الصفاء با اسرارالتوحید براساس دیدگاه ژنت

همان‌طور که ذکر شد بخشی از مفاهیم مناقب متصوفه و عرفا از جمله کرامات و مبانی اخلاقی و تربیتی در متون عرفانی پیش از خود قابل‌بازیابی است. از آنجا که در رویکرد بینامتنیت هیچ متنی به صورت مستقل و بدون ارتباط با متون دیگر مطالعه نمی‌شود، نمونه‌ای از این همسانی‌ها و تأثیرپذیری‌ها با مقایسه محتوای هر دو اثر عرفانی نمایان می‌شود و با این شیوه رابطه بینامتنی صفة‌الصفاء با اسرارالتوحید مورد سنجش قرار می‌گیرد.

۳-۱- کرامات

طی الارض

از جمله رابطه بیش‌متنی صفة‌الصفاء با اسرارالتوحید در مبحث «طی الارض» است. طی الارض در لغت به معنای قطع مسافت و نوردیدن زمین است و در اصطلاح صوفیان به جای گام برداشتن و رفتن، پیچیدن زمین در زیر پای آدمی و طی مسافت طولانی در زمانی بسیار اندک اطلاق می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل طی الارض). شیخ زاهد گیلانی (مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی) به صوفی‌نمایی که ادعای به‌ثمررساندن میوه در غیر فصل و جابه‌جا کردن درخت را داشتند، گفته است: من مرد درویش هستم و دعوی چنین اموری ندارم؛ بلکه به راه حق و کرامات اسرار و مقامات ابرار دعوت می‌کنم؛ همچنین عده‌ای که کراماتی همچون پریدن در هوا و چرخ زدن در هوا به هنگام سماع، سجاده بر آب افکندن و نمازگزاردن و آوردن خربزه تازه در فصل زمستان را ادعای کردند، در مقابل شیخ زاهد از انجام این امور عاجز می‌شدند. شیخ زاهد نیز این کارها را کرامات شیطانی و اعمال دیو معرفی کرده و مجال نیافتن

دیو در مجلس درویشان را دلیل عجز آن‌ها در محضر شیخ دانسته است (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۱۹۵-۱۹۶). همانند این سخنان حکیمانه را ابوسعید ابوالخیر نیز دارد: چنانکه ابوسعید ابوالخیر نیز بر روی آب رفتن را کار چغز و بط و در هوا رفتن را کار مگس و زغن و در دمی از مشرق به مغرب رفتن را عمل شیطان توصیف کرده و گفته است: «مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و بخورد و در میان بازار در میان خلق سست و داد کند و با خلق بیامیزد و یک لحظه به دل از خدا غافل نباشد.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۱۹۹) افتراق کرامات اولیاءالله با کرامات شیطانی از موضوعات بیش‌متنی مطرح در اندیشه شیخ زاهد گیلانی و ابوسعید ابوالخیر است.

صیانت از مرید

شبهات‌های زیادی بین کرامات شیخ صفی و شیخ زاهد با ابوسعید ابوالخیر به چشم می‌خورد؛ یکی از اشتراکات، این است که شیخ صفی همانند ابوسعید ابوالخیر هنگام ارتکاب مریدی به گناه، در کنار او حاضر می‌شود و او را از گناه بازمی‌دارد. نمونه کامل این صیانت در حکایت (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۸۴۴-۸۴۷) بدین شرح ذکر شده است که شیخ محمود سفریچی که به گرجستان رفته بود، هرگاه که می‌خواست از دین برگردد، پیری را می‌دید که با شمشیر به او حمله کرده، و مانع ارتداد او می‌شود و پیره عزالدین را به طلب او می‌فرستد.

در اسرارالتوحید روایت شده: درویشی از عراق پیش شیخ آمد. چون به خدمت شیخ رسید، گفت: ای شیخ! حق پیر بر مرید چیست و حق مرید بر پیر چه؟ شیخ آن ساعت جواب‌داد. چون به میهنه آمدند، دیگر روز شیخ بیرون آمد تا مجلس گوید؛ آن درویش را گفت: این ساعت باید در غزنین به نزد فلان شخص بروی و صد دینار زر و دو من عود برای صوفیان بخواهی. در هری اندیشه کاری ناشایست از او سر می‌زند؛ در این حال، شیخ بوسعید را می‌بیند که از گوشه‌ای درآمده و بانگ بر وی می‌زند و می‌گوید: «حق پیر بر مرید آن باشد که چون تو را اشارت کند، به حکم اشارت او به غزنین شوی برای فراغت درویشان را و حق مرید بر پیر آن بود که چون تو را در آن راه خطایی درافتد چنان از آن چنان ناشایستی بازدارد.» درویش در آن حال، توبه و استغفار می‌کند (میهنی، ۱۳۶۶: ۱۶۳). در صفوةالصفاء قدرت روحی شیخ صفی‌الدین بر امور غیبی، باعث وقوف او از احوال و افکار درونی مریدان می‌شود. پیش‌متن این نوع کرامات را با توجه به نظریه ژنت می‌توان در اسرارالتوحید ریشه‌یابی کرد که رابطه بیش‌متنی بین دو متن را هویدامی‌کند.

ارادت و تسلیم حیوانات درنده همچون مار

به اعتقاد عارفان، پیر در مقام قرب به چنان درجه‌ای می‌رسد که همه موجودات، تسلیم اوامر او می‌شوند و با کوچکترین اشارتی از او تبعیت می‌کنند. یکی از انتقاداتی که به صوفیان نیز وارد کردند

همین الفت و ارادت شیر و مار و کژدم با مشایخ است؛ به این دلیل که ابراز ارادت و تحمل بار مریدان و پیشانی بر خاک ساییدن شیران و گرگان نسبت به چهارپایان، شگفت‌آورتر است و کرامت مشایخ نیز در این صورت بیشتر جلوه‌گرمی شود و بر شأن و عظمت آنان افزوده می‌شود (دشتی، ۱۳۸۴: ۵۳). در باب شیخ زاهد آورده‌اند: «روزی شیخ زاهد، قدس روحه، با اصحاب به راهی می‌رفتند؛ ناگاه از میان خارستان انبوه [ی] که بر راه بود، ماری عظیم سرخ، شگرف بیرون آمد و توجه به شیخ کرد. اصحاب قصد کشتن وی کردند. شیخ فرمود: رها کنید تا بیاید. رها کردند. آن مار بیامد و حلق خود در پای مبارک و کفش شیخ مالید ساعتی و بازگردید و در آن خارین رفت. شیخ فرمود که: این صنف را نیز از مخلوقات همچین ارادت به درویشان است.» (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۲۰۱) همچنین درباره ابوسعید آمده- است: «آورده‌اند که روزی شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز می‌رفت؛ ماری عظیم بیامد و خویشتن در پای شیخ ما می‌مالید و به وی تقرب می‌کرد و مردی با شیخ ما به هم بود و از آن حالت تعجب می‌کرد. شیخ ما آن مرد را گفت که این مار به سلام ما آمده‌است؛ تو خواهی که تو را همچنین باشد؟ آن مرد گفت: خواهم. شیخ ما گفت: هرگز تو را این نباشد که می‌خواهی.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۲۷۹؛ همان: ۱۸۳) نمونه‌های دیگر از سجود و خضوع حیوانات در برابر شیخ (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۶۱۵؛ همان: ۱۵۶؛ همان: ۶۱۰) و ظاهر شدن جنیان به صورت مار برای شیخ زاهد (همان: ۲۴۱) در صفوة الصفا منقول است؛ بدین ترتیب مانوس بودن مشایخ با حیوانات بر ارتباط بینامتنی صفوة الصفا به عنوان پیش‌متن با پیش‌متن خود (اسرارالتوحید) صحه می‌گذارد.

کرامات مربوط به وفات عارفان

آگاهی از مرگ و انتخاب غسل، آماده کردن کرباس ریسیده شده برای تکفین (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۹۸۳)؛ (میهنی، ۱۳۶۶: ۱۳۶) از مضامین مشترک در اسرارالتوحید و صفوة الصفاست. بعضی از مشایخ از زمان مرگ خود اطلاع داشتند. چنان‌که ابن بزاز نقل می‌کند که شیخ صفی چند روز قبل از مرگ وصیت می‌کند و از دو روز پیش از آن، به تلاوت قرآن مشغول می‌شود (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۹۸۳). همچنین شیخ زاهد که پیره خضر را به طلب شیخ صفی در کلخوران می‌فرستد که به یک روز نزد شیخ زاهد بیاید و ایشان در سر، پرواز مرغ جان به آشیان اصلی را، به شیخ صفی بیان و در مورد مکان قبر با او مشورت کند که در پایان، هر دو درباره گیلان، اتفاق نظر پیدامی‌کنند. شیخ زاهد چهارده شبانروز هیچ نمی‌خورد و نمی‌خوابد و قرار نمی‌گیرد و به غیر از فرایض توان کاری دیگر ندارد. در این ایام ملأحان هنگام شب در کشتی می‌بینند که ماه چهار قطعه می‌شود و در دریا فرومی‌رود. شیخ زاهد با شنیدن این سخن، می‌فرماید: وقت رحلت است و چهارده شبانه روز بعد می‌گوید: «صفی! فردا از اول روز بعد از اشراق، زمان رحلت و مفارقت از دنیا و مواصلت به حضرت حق تعالی خواهدبود.» از این رو، روز دیگر با دمیدن نسیم وصال «به ذکر رطب اللسان و به قرب مشغول‌الجنان

قدم روح منور در آشیانه مقعد صدق و خلوتخانه مقصد حق و شبستان وصال اتصال نهاد و جان مطهر به قربت جانان فرستاد.» (همان: ۲۴۲-۲۴۶) شیخ زاهد زمان وفاتش را غیرصریح به رجب نامی از غلامانش اطلاع داده و می‌گوید: «رجب، رجب بزرگی کی درآید؟» شیخ صفی نیز با شنیدن این سخن، ملول می‌شود. در واقع، مراد، شیخ را وعده حیات و زمان وفاتش بیان کرده بود که در ماه رجب رحلت می‌کند (همان: ۲۴۹). شیخ صفی و ابوسعید با آگاهی از زمان وفات خود، هر دو قبل از مرگ، یکی از مریدان خود را برای غسل و طهارت برمی‌گزینند: «شیخ قنّس سره، به وی گفت: اسمعیل طهارت و نظافت و اغتسال خود بکن که وقت رحلت است» (همان: ۷۳۸) در اسرارالتوحید نیز آمده است: «در مجلس روی به خواجه عبدالکریم کرد و گفت: در زندگانی، شغل طهارت ما تو تیمار می‌داشته‌ای و به گرمابه خدمت ما تو می‌کرده‌ای. در وفات هم تو را تیمار باید داشت. در غسل ما تقصیر مکن و با حسن یار باش و باخبر باش تا در آن دهشتی نیفتد و به شرایط و سنن قیام کنی، کی ایشان محفوظاند و اگر ترک سنتی رود، باز نمایند . . . گرد میهنه برمی‌گشت و هر جایی، موضعی و درختی را وداع می‌کرد و هر جایی که او را آن‌جا خلوتی بوده بود و عبادتگاه او بود، همه را وداع می‌کرد.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۳۴۵) مفاهیم متن متأخر به صورت کامل در متن مقدم بازیابی می‌شود و تأثیر بینامتنی متن اول (اسرارالتوحید) را بر متن دوم (صفوةالصفاء) نشان می‌دهد.

پایبندی به احکام مرگ

لزوم پایبندی بر اجرای احکام شرعی از امور مهم در اندیشه عارفان بوده است؛ چنانکه بعد از مرگ نیز بر مواظبت آن تأکید می‌ورزیدند. در صفوةالصفاء و اسرارالتوحید شواهدی از مراعات احکام شرعی بعد از مرگ وجود دارد.

در کرامات شیخ زاهد: شیخ صفی به تنهایی مجموع فرایض و سنن و آداب غسل شیخ زاهد را به جای می‌آورد و اگر شیخ صفی، ادبی را فراموش می‌کرد، شیخ زاهد به وی تعلیم می‌داد (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۲۴۸) و اما در کرامات شیخ صفی: وی نیز هنگام غسل حالت تنبه داشته و در صورت ضرورت به نشستن و تکیه کردن بدون مساعدت اطرافیان انجام می‌داده است و در اثنای غسل خواستند قدری کشف ازار کنند، با هر دو انگشت ابهام و سبابه ازار را گرفته و بر خود می‌پوشاند (همان: ۹۸۵-۹۸۶). در باب کرامات ابوسعید: خواجه عبدالکریم گفت که وقتی شیخ را بر کفن نهادیم خواجه بوطاهر و فرزندان شیخ حاضر بودند و من نیز سمت پای شیخ بودم؛ چون به شیخ نگریستم، شیخ چشم باز کرد و با مسبحة دست راست به ران خود اشاره کرد، چنانکه همه جمع که آن‌جا بودند، دیدند. من دیدم که یک گوشه میزر را به روی او نکشیده بودم و ران شیخ - که یک طرف که عورت بود - برهنه بود. در همان لحظه درست کردم و این همان سخن شیخ بود که می‌گفت: «گوش بازدار تا به شرایط و سنن قیام کنی که اگر ترکی رود، ایشان محفوظاند؛ باز نمایند.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۳۴۸) شیخ زاهد نیز کراماتی بعد از

مرگ داشته‌است؛ شیخ صفی با مشاهده وصال مرادش از حال می‌رود. روز سوم شیخ زاهد را در واقعه می‌بیند که به تجهیز و تکفینش اشاره می‌کند. در موقع غسل، حاجی نهاوندی می‌خواهد به شیخ دست زند که شیخ زاهد از او روی گردانده و تیز در وی نظر می‌کند و او بیرون می‌گریزد و مدهوش می‌شود. شیخ صفی به تنهایی مجموع فرایض و سنن و آداب را به‌جای می‌آورد و این‌جاست که باید تأکید کرد که اگر شیخ صفی، ادبی را فراموش می‌کرد، شیخ زاهد او را تعلیم می‌داد (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۲۴۶-۲۴۸). ملاحظه می‌شود که شیخ زاهد هنگام مرگ و بعد از آن نیز مقید به سنت بوده‌است؛ چنان‌که مشایخ سلف نیز تا هنگام مرگ مقید به سنت بودند؛ مانند شبلی که در هنگام غسل و تکفین تحلیل محاسن او را فراموش می‌کنند، وی دست غسل را گرفته و در میان محاسن می‌آورد (قشیری، ۱۳۸۵: ۵۳۱). رابطه بینامتنی متون عرفانی در کرامات پس از مرگ برجسته بوده و همسانی‌های بسیاری مشهود است.

معلق ماندن جنازه در هوا

در نمونه‌ای دیگر از کرامات رابطه بینامتنی رویکرد ژنت به صراحت دیده می‌شود که در هر دو اثر، مراسم تشییع از صبح شروع شده و تا ظهر به طول می‌کشد و در این فاصله، جنازه در هوا معلق می‌ماند: «جمعی عظیم گفتند که جنازه متبرکه در حمل از سر کواهل ایشان بر هوا بود و دوش مردم به پایه جنازه نمی‌رسید.» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۹۸۸) «جنازه برداشتند تا از در سرای شیخ در مشهد آورند. تا وقت چاشت آن جنازه در هوا بمانده بود.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۳۴۸)

یکی دیگر از مشابهت‌ها، شنیده شدن ناله از آسمان بعد از مرگ مشایخ است. در اسرارالتوحید بعد از مرگ ابوسعید تا نیم شب ناله جنیان از آسمان به گوش می‌رسیده‌است (همان: ۱۳۶). در صفوه‌الصفاء نیز نقل شده که زیاده‌تر از جزع مردم، ناله و فغان از آسمان به گوش می‌رسید (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۹۸۴).

گرفتن بچه هنگام افتادن از بام

عارفان با قدرت روحی خود، گویی زمان را به تعلیق درمی‌آورند و از آن برای استمداد مدد می‌گیرند. در خصوص کرامات شیخ صفی آورده‌اند: «... روزی پیش ابن‌بزاز خبر آوردند که بدرالدین پسر از بام درافتاد. پدر سراسیمه بیرون دوید. پسر را دید که می‌گردید، گفت: بابا حال چون بود؟ بدرالدین گفت: چون از بام درافتادم شخصی دست بیاورد و مرا در هوا بگرفت. گفت: او را شناسی؟ گفت: بلی اگر بینم، بشناسم» که در نهایت امر با دیدن شیخ بر نجات او از روی هوا گواهی می‌دهد (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۳۱۴). در کرامات ابوسعید ابوالخیر نیز آمده‌است: «... در آن وقت که شیخ ما ابوسعید قدس‌الله روحه‌العزیز به طوس آمد و در خانقاه استاد بواحمد مجلس می‌گفت، من هنوز جوان و کودک بودم، با پدر به هم به مجلس شدم و خلق بسیار جمع آمده بودند؛ چنانک بر در و بام جای

نمود. در میان مجلس که شیخ را سخن می‌رفت، کودکی خرد، از کنار مادر از بام بیفتاد. شیخ ما را چشم بر وی افتاد؛ گفت: بگیرش، دو دست در هوا پدید آمد و آن کودک را بگرفت و بر زمین نهاد؛ چنانکه هیچ‌الم به وی نرسید و جمله اهل مجلس بدیدند و فریاد از خلق برآمد و حالت‌ها رفت.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۵۸)

نجات مردم

عارفان به کمک صفات معنوی، امور عالم مثال را به عالم پدیده‌ها می‌آورند و نیز مریدان را در گرفتاری‌ها یاری می‌دهند (شیمل، ۱۳۷۴: ۳۵۶). نجات مردم، در کوه و بیابان و برف و سرما از مضامین مشترک صفوةالصفاء و اسرارالتوحید است؛ با این تفاوت که کرامات شیخ صفی‌الدین اردبیلی در کوه‌ها و گردنه‌ها از برف و سرما رخ می‌دهد؛ ولی کرامات ابوسعید در بیابان. این تفاوت ممکن است به سبب شرایط متفاوت اقلیمی مربوط به محل زندگی عارفان باشد؛ از آن‌جا که شیخ صفی در محیطی کوهستانی با کوه‌ها و گردنه‌های برفی مواجه است، انتظار وقوع کرامت در این شرایط بحرانی آب و هوایی معقول‌تر و برجسته‌تر است و کرامت ابوسعید ابوالخیر در محیط هموار و بیابانی.

راهنمایی شیخ در مهالک و نجات از برف و دمه

شیخ صفی بر تمام امور مریدان در سفر و حضر اشراف داشته و در صورت لزوم به یاری آن‌ها می‌شتافته است؛ به طوری که سراسر کتاب، مشحون از کرامات انسانی شیخ، چه در زمان حیات و چه در زمان وفات است و این موارد تنها مصداقی از کل کتاب است. «پیره مراد گرمودی گفت: پیره بدل نیلقی گفت: نوبتی به خدمت شیخ، قدس سره، می‌رفتیم. چون به نواحی اردبیل رسیدیم، در شارکوه - که نزدیک اردبیل است - ناگاه برف و دمه‌ای سخت مرا بگرفت و به هیچ‌گونه راه خلاص نمی‌دیدیم و بدان رسیدم که تسلیم شوم. ناگاه سواری دیدم، بر اسب سپید نشسته که بیامد و مرا بر اسب نشانده و به یک زمان به دروازه اردبیل رسانید. چون به خدمت شیخ، قدس سره، رسیدم، علی‌الفور فرمود: آن زمان خوش بود که طالبان سراپا برهنه می‌آمدند؛ این زمان اسب بدوی پیشواز باید بردن تا بیایند.» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۳۱۵)

نجات کشتی از مغرق	۳۰۱-۳۰۳* ۱۵۸-۱۵۹* ۳۰۴-۳۰۵* ۲۹۸* ۲۹۹* ۲۹۵-۲۹۶* ۲۹۷-۲۹۸
شکافتن و دو نیمه کردن آب و نجات از غرق شدن	۳۰۰
نجات از سیل	۲۹۶* ۲۹۷* ۳۰۴* ۳۰۵* ۳۰۱

۳۱۵-۳۱۶ * ۳۰۹ * ۳۳۴	نجات از دمه و فراهم آوردن مأكولات در موارد اضطرار	استمداد شیخ
۳۱۶ * ۳۱۰ * ۳۰۶-۳۰۷ * ۳۰۸-۳۰۹ * ۳۱۰-۳۱۱ * ۳۱۲-۳۱۳ * ۳۱۳ * ۳۱۴	راهنمایی شیخ در مهالک و نجات از برف و دمه	
۳۲۰-۳۱۹ * ۳۳۵ * ۳۲۶	نجات از دشمنان	
۳۲۵-۳۲۶	استعانت از شیخ و پیروزی در جنگ بر دشمنان	
۳۲۸	نجات مظلوم از دست عوانان	
۳۳۰	نجات مردم از دست حکام	
۳۳۹	نجات مردم از استیلاي لشکر کفار	
۳۳۹-۳۴۰ * ۳۲۰-۳۲۲	نجات مردم از حبس	
۳۳۳	نجات از تاراج و خونریختن‌ها	
۳۳۴ * ۳۲۳-۳۲۴ * ۳۲۴ * ۳۳۱ * ۳۲۹-۳۳۰	نجات مردم از دست حرامیان	
۱۳۶	راه رفتن شیخ زاهد بر روی آب و نجات پسر بچه از غرق شدن	
۲۴۲ * ۲۰۳ * ۲۰۴-۲۰۵	نجات کشتی از مغرق (شیخ زاهد)	

در اسرارالتوحید شخصی را که در بیابان گرفتار شده، بدین شرح نجات می‌دهد. «... گفتم: ای شیخ از بهر لِّله مرا فریادرس! مردی‌ام از نشابور؛ با کاروان به بخارا می‌شدم به بازرگانی. امروز دو روزست که من راه گم کرده‌ام و کاروان برفته‌است و من درین بیابان منقطع شده و راه نمی‌دانم. او سر در پیش افکند یک نفس. پس سربرآورد و برخاست و دست من بگرفت. من بنگرستم، شیری دیدم که از بیابان برآمد و پیش او آمد و خدمت کرد و بایستاد. او دهن بر گوش آن شیر نهاد و چیزی به گوش او فروگفت؛ پس مرا بر آن شیر نشانند و موی گردن او به دست من داد و مرا گفت: هر دو پای در زیر شکم او محکم دار و چشم فرازکن و هیچ بازمکن و دست محکم دار و هرکجا که او بایستد، تو از وی فرودآی و از آن سوی که روی او از آن سو بود، برو و من چشم باز نکردم و شیر برفت. یک ساعت بود؛ شیر بایستاد، من از وی فرودآمدم و چشم باز کردم. شیر برفت، من راهی دیدم، بر آن راه گامی چند برفتم، کاروان را دیدم آن‌جا فرودآمده ...» (میهنی، ۱۳۶۶: ۶۷)

شفای بیمار

روشن است که آدمی با استخلاص از بیماری‌های نفسانی و بشری به درجه‌ای می‌رسد که معالجه این بیماری‌های جسمی سخت به نظر نمی‌آیند؛ چه بسا بیماری‌هایی روحی سخت‌تری را مداوامی کنند. شیخ صفی به عیسی وقت ملقب شده بود؛ (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۸۰۱) گذشته از این‌ها، از فحوای حکایات

برمی آید که شیخ به طب قدیم نیز آشنا بوده است. درباره شفای کر و لال از ابن بزاز روایت شده است: «پیره محمد تولی گوید: مرا دختری بود لال و کر، که صم بکم، گفتن و شنیدن از او به کلی باطل شده بود و هفت سال برآمد که هیچ کلمه‌ای از او کسی نشنید. یک روز شیخ را، قدس الله سره، سر وقتی خوش بود. حاضر بودم. فرصت یافتم؛ گفتم: شیخ، سرپوشیده‌ای در خانه دارم که لال و کر است و حسبۀ الله تعالی شیخ دعایی فرماید؛ باشد که شفایابد. شیخ، قدس سره، دعا کرد. چون به تولی آمدم، حق تعالی زبان و گوش آن دختر گویا و شنوا گردانیده و شفا داده بود.» (همان: ۳۴۰-۳۴۱)

۳۲۷	شفای تب	شفای بیمار
۳۳۷-۳۳۸ * ۳۲۷	شفای درد پا	
۲۷۷-۲۷۸ * ۳۳۲	شفای کور	
۳۴۱-۳۴۰	شفای کر و لال	
۳۳۶	شفای لال	
۳۳۱ * ۳۴۰	شفای عارضه دماغی و مرض سر	
۳۳۵	درمان مفلوج	
۳۳۳	درمان جذامی	
۳۳۶	شفای سوختگی و شخص سخت بیمار	
۱۵۵	شفای کر در خواب	
۳۲۵	شفای درد اندرون	
۲۸۳-۲۸۴	شفای مرض سخت در خواب	
۳۳۷	شفای مرض سخت با آب دهان	
۶۴۰ * ۳۵۲ * ۶۴۰	تبرک اعضای شیخ و شفابخشی آنها	
۳۵۱-۳۵۰	شربت دادن شیخ در خواب به اکمه و حافظ قرآن شدن او	
۳۵۴ * ۳۵۰	آب دهان کردن شیخ در دهان پسر بچه و حافظ قرآن شدن پسر بچه	

و موارد دیگری از کرامات مربوط به شفای بیماران را می توان بازگفت که در این کتاب چشمگیر است. از جمله شفای بیمار در اسرارالتوحید، شفای چشم زنی است که برای مردم دوی چشم می ساخت و از طبابت در حق خود ناتوان بود: «... ایشی را عادت بودی که از برای مردمان، داروی چشم ساختی و مردمان را دادی. آن شب بخت؛ چیزی سهمناک به خواب دید. برجست و هر دو چشم ایشی درد خاست. هر چند دارو ساخت، بهتر نشد؛ به همه اطبا التجا کرد؛ هیچ شفانیافت ...»

شیخ گفت با دایه، این خلال بگیر و کدبانو را، که تو در خانه او باشی، بگوی که این خلال در آب بجنبان و بدان آب چشم خویش بشوی تا چشم ظاهرت شفا یابد ... ایشی اشارت نگاه داشت؛ خلال به آب بشست و بدان آب چشم خویش بشست؛ در حال شفایافت. (میهنی، ۱۳۶۶: ۷۴-۷۳) این مطلب مشمول تبرک جستن از لوازم مشایخ نیز می‌شود. در این نوع از کرامات می‌توان از جنبه بینامتنی، تأثیر متن متقدم را بر متن متأخر دریافت کرد.

فراست

فراست آینه‌ای در دل بندگان است که در آن آینه، جمال حق تعالی و اسرار معرفت و حقایق ربوبیت را ببینند. خداوند فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ هَمَّجِنٌ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَأَيَّةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ». نور عزت در حواس و عبارت نمی‌گنجد و هر چیزی که امداد نمی‌تواند بیابد، فراست در یک لحظه معلوم می‌کند؛ به این سبب پیامبر فرمود: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى» (عبادی، ۱۳۶۲: ۱۲۷). قشیری فراست را خاطری در دل مردم دانسته که بر حسب قوت ایمان در افراد مختلف متفاوت است؛ هر کس ایمانش قویتر، فراست او تیزتر است؛ (قشیری، ۱۳۸۵: ۳۶۶-۳۶۷) در حالی که عزالدین کاشانی آن را علمی دانسته که تفاوت آن را با الهام، در تفرس (ثبوت) آثار صورت نقل کرده است (کاشانی، ۱۳۷۶: ۷۹). آن ماری شیمل از فراست تحت عنوان قدرت خواندن روح یاد- کرده است که صوفیان راستین آن قدرت را دارند (شیمل، ۱۳۷۴: ۳۴۴). «قسمتی از کرامات منسوب به اولیا، مطابق با اصول و قواعدی است که در معرفه‌النفس و فن تحلیل و تجزیه قوای روحی، محرز و مقرر است؛ از قبیل معالجه از راه عقیده و ایمان و توجه و تلقین فکر و تصرف در اراده و اشراف بر خواطر و نیز القا و تلقین تحت تأثیر خواب مغناطیسی و امثال آن.» (غنی، ۱۳۷۵: ۲۶۶) اشراف بر ضمائر و خواطر و امور غیبی به خاطر جمعیت حواس و انصراف از شواغل حسی و توجه به عالم روحانی است و این احوال به وسیله ریاضت و تمرین‌هایی چون خلوت و ذکر قلبی و چله‌نشینی و امثال این‌ها میسر می‌شود (کاشانی، ۱۳۷۶: ۹۳-۹۴).

از دیدگاه ابوسعید خراز (و. ۲۷۹ ق.) «متفرس به نور خدای بنگرد و آن سواطع انوار بود که در دل بدرخشد، معانی بدان نور ادراک کند و آن از خاصگی ایمان بود.» (قشیری، ۱۳۸۵: ۳۶۹) ابن بزاز نیز در صفوة‌الصفاء زمانی که از اشراف شیخ صفی بر امور سخن می‌راند این گونه می‌گوید: شیخ به نور ولایت دانست (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۷۲۸ و ۶۹۶) و بسیاری از موارد دیگر.

در صفوة‌الصفاء و اسرارالتوحید مطالب بسیاری در باب فراست آمده است؛ اگر کرامات صفوة‌الصفاء به سه دسته تقسیم شود، دسته اول از کرامات شیخ صفی و شیخ زاهد و مریدان او، فراست خواهد بود:

کرامات شیخ صفی الدین اردبیلی

۲۸۰-۲۷۹ * ۱۴۹-۱۴۸ * ۴۰۶-۴۰۵	اشراف بر حوادث آینده	فراست
۶۷۴-۶۷۳ * ۳۳۶ * ۶۵۸	اشراف بر ضمائر و خواطر	
۱۴۳-۱۴۲ * ۶۷۱-۶۷۰	اشراف بر اموری که در مکانی دیگر روی داده	
* ۲۷۶-۲۷۴ * ۳۵۳ * ۱۴۵-۱۴۴ * ۶۷۹	اشراف و آگاهی از رویای شخصی	
۲۵۷-۲۵۴	دیگر	
۷۳۸- ۷۳۷	پیشگویی زمان مرگ	

کرامات شیخ زاهد

۲۲۱-۲۲۲ * ۲۱۱-۲۱۰	اشراف بر حوادث آینده	فراست
۱۱۷-۱۱۶ * ۳۹۰ * ۲۲۰ * ۲۰۶-۲۰۹ * ۲۱۳	اشراف بر ضمائر و خواطر	
۱۹۸-۱۹۹ * ۲۳۵ * ۲۳۳ * ۲۲۱ * ۱۹۹-۲۰۰	اشراف بر اموری که در مکانی دیگر روی داده	
۲۲۴-۲۲۵ * ۲۳۷-۲۳۸	اشراف و آگاهی از رؤیای شخصی	
	دیگر	

کرامات مریدان شیخ صفی

۱۱۳۴	اشراف بر ضمائر و خواطر	فراست
۱۱۸۸	اشراف بر اموری که در مکانی دیگر روی داده	
۱۱۷۵-۱۱۷۴	اشراف و آگاهی از رویای شخصی	
	دیگر	

شفیعی کدکنی کرامات منسوب به ابوسعید ابوالخیر را از نوع فراست و اشراف بر خواطر دانسته است (میهنی، ۱۳۶۶: نود و هشت و نود و نه). نمونه‌ای دیگر از اشراف بر خواطر در اسرارالتوحید آمده است (همان: ۱۶۴). با توجه به این که مبنای هر دو اثر عرفانی بر فراست پایه‌گذاری شده است، با توجه به این که مبنای هر دو اثر عرفانی بر فراست پایه‌گذاری شده است، همسانی موضوعی و مفهومی این نوع از کرامات، رابطه بینامتنی بین آنها را تأیید می‌کند و اسرارالتوحید را به‌عنوان یکی از پیش‌متن‌های اصلی در تدوین صفوةالصفاء آشکار می‌سازد.

۲-۳- مفاهیم تربیتی و اخلاقی

دوری از انانیت

بنا به اعتقاد اهل تصوف «من» نشانگر هستی داشتن فرد و از لوازم بشریت است و تا زمانی که بویی از صفات بشری در وجود سالک باقی بماند، طی طریق امکان پذیر نخواهد بود. شیخ صفی نیز «هرگز من نگفتی، و اگر در سیاق سخن احتیاج افتادی، به لفظ من گفتن، من گفتی - به ضم میم؛ نه به فتح - از برای آنک در من انانیت هست.» (ابن یزاز، ۱۳۷۶: ۹۰۹) ابوسعید ابوالخیر نیز «هرگز خویشتن را من و ما نگفته است. هر کجا ذکر خویش کرده است، گفته است: ایشان، چنین گفته اند و چنین کرده اند.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۱۵)؛ بنابراین، نشانه های صریح و روشن متن صفوة الصفا از اسرارالتوحید، پیوند بینامتنی این متون را نشان می دهد.

ممثل شدن نفس به صورت ازدها

بنابر آنچه در صفوة الصفا و نیز در اسرارالتوحید نقل شده است، نفس نزد صوفیان به شکل ازدها ممثل می شده است و ابوسعید، شیخ زاهد و شیخ صفی، مریدان را به دفع آن تحریض می کرده اند و حکایات متعدد در این باره وجود دارد؛ مانند این حکایت: «روزی در مسجد تیریزی صوفیان حکایت - می کردند که در وجود آدمی ازدها [یی] باشد که روی به وی نهد؛ دفع آن کردن واجب باشد. مولانا (علمشاه نامی) این را به استخفاف می شمرد ... شبی از شبها به خلوت نشسته بود و در خلوت محکم بسته؛ ناگاه دید که از در خلوت سیاهی [یی] درآمد و سر به عنان آسمان کشیده و خنجر آبدار برکشیده. مولانا چون این دیدی، خود از جای خود برجست و حلق او بگرفت و خنجر از دست او به در کشید و سرش ببرید و از خلوت به در جست.» (ابن یزاز، ۱۳۷۶: ۸۲۸-۸۲۹) شیخ صدرالدین گفت: «دانشمندی بود که به سرخه فقیه مشهور بود و او را تردد خاطر می بود و اعتقاد نمی بود که طالبان در ریاضت می گویند که دفع حشرات کنند و امثال اینها. تا روزی در خلوت خود نشسته بود؛ دید که دیوار خلوت شکافته شد و ازدهایی عظیم - که در شگرفی در صدی بودی که آفاق را فروگرفتی - قصد او کرد و دهان بگشاد که او را با حوالی او فرورد. سرخه فقیه چون این حال دید، نعره ای بزد و از خلوت به در افتاد و بی خود. خبر به شیخ زاهد رسید ... شیخ زاهد فرمود که سرخه فقیه در تو چندین از این ازدهاست؛ اگر می خواهی که با خود به گور نبوی، این جا دفع کن و اگر خواهی، با خود به گور ببر.» (همان: ۲۰۳) شیخ صفی نیز همانند شیخ زاهد، این مطلب را به گونه ای دیگر بیان می کند: «امروز که دشمن هست و قوت و سلاح هست، بکوش که دشمن را پاک کنی و به گور پاک روی که فردا در گور دشمن باشد و سلاح و قوت نباشد.» (همان: ۵۹۵) «پیره ابوبکر بیانی موقانی گفت: ... چون در اول در خلوت رفتم که خلوت را جاروب کنم، ازدهایی دیدم که دم در سقف خلوت بسته بود

و سر بر زمین نهاده. بترسیدم و از شیخ مددخواستم. علی الفور در آن جا آواز شیخ شنیدم که در خلوت رو و اژدها را در بغل گرفته بدرکش. به فرمان شیخ در رفتم و در بغل گرفتم، ناپیدا شد.» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۸۴۲) «همچنان عبدالکریم از پدر خود روایت کرد که لقب چنگی بر من از آن جهت بود که نوبتی به خلوت بودم. چون بیست روز بنشستم، ناگاه شبی در خلوت نظر کردم، اژدهایی دیدم، دهان باز کرده و چنان احساس کردم که لبی زیر زمین و لبی به عنان آسمان دارد و از در خلوت آهنگ من کرد. از نهب او از جای برخاستم و خواستم که بگریزم و سراسیمه گاه بر این دیوار و گاه بر آن دیوار خلوت می افتادم. در این آشفته‌گی آواز شیخ، قدس سره، شنیدم که به من خطاب فرمود که مترس و او را بگیر. من از ترس دست به آستین پیچیدم و در دهانش کردم و زبانش بگرفتم. باز خطاب شیخ شنیدم که زبانش برکش و هلاکش کن. برکشیدم و هلاکش کردم.» (همان: ۸۷۳) در اسرارالتوحید نیز از اژدهایی که هفت سال حق صحبت با شیخ داشته، حکایتی نقل شده است: «... آن درویش بازنگرست؛ اژدهایی دید سیاه؛ چنانک از آن عظیم‌تر نه دیده بود و نه شنیده ... آن مار می آمد آهسته، تا نزدیک آن سنگ. روی سوی آن درویش کرد و سر بر سنگی نهاد به تواضع و بایستاد. چون ساعتی برآمد و درویش اندکی با خویشتن آمد و دید که او مقام کرد و هیچ حرکت نمی‌کند، از سر بی‌خویشتنی و غایت ترس گفت: شیخ سلام گفته است! آن اژدها روی در خاک می‌مالید و تواضع می‌کرد و آب از چشمش می‌دوید. آن درویش چون تواضع و گریستن او را مشاهده کرد و دید که بدو قصد نمی‌کند، دانست کی شیخ آن پیغام بدو داده است و او را به وی فرستاده. آنچ شیخ گفته بود، بازو بگفت و او بسیاری تواضع کرد و روی در زمین مالید و چندان بگریست که آن موضع، که او سر بر آن جا نهاده بود، تر گشت. چون درویش سخن تمام بگفت آن اژدها بازگشت...» (میهنی، ۱۳۶۶: ۹۹-۱۰۰) در جای دیگر آمده است: اژدهایی نزدیک کوه آمده و در دست و پای شیخ می‌پیچید و در پیش پای شیخ در خاک مراغه می‌کرد و به دستور شیخ دوباره به سوی کوه بازمی‌گشت (همان: ۱۸۳) و نیز (همان: ۱۵۰) در این حکایت نیز اژدها نمادی از نفس است که رام و مطیع گشته است. می‌توان گفت که طبق نظریه ژنت، پیوندهای آشکار بین دو اثر عرفانی نشان‌می‌دهد که صفوةالصفاء بخشی از مفاهیم متون پیش از خود، همچون اسرارالتوحید را در زمانی متأخرتر در درون خود جای داده است.

نور ایمان

در متون عرفانی، از نور منسوب به عرفا نیز سخن گفته شده است: «غرف نور از مرقد پاک او برمی‌آمد و به حلق من فرومی‌شد و اشعه نور از مرقد وی برمی‌آمد و به دریچه‌های مزار بالا می‌رفت، همچو آتشی که از کوره حدادان و منافذ آن بیرون آید.» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۹۱) در توصیف اوصاف ظاهری ابوسعید ابوالخیر نیز به صورت تأیید نور از روی او، حکایتی نقل شده و نیز از نور پیران سخن به میان آمده است: «شیخ ما گفت آن بنده‌ای که به دوزخش می‌برند از دور نوری بیند، بپرسد که آن چه

نورست؟ گویند: نور فلان پیر است. او گوید من در دنیا آن پیر را دوست داشتمی. باد، آن سخن به گوش آن پیر رساند؛ آن عزیز به شفاعت در حضرت حق سبحانه و تعالی، سخن گوید در حق آن عاصی؛ خداوند تعالی به شفاعت آن عزیز او را آزاد کند.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۲۹۰) همچنین در اسرارالتوحید از ابوسعید نقل شده است که خداوند تعالی پیش از آن که این قالبها را بیافریند جانها را در طول چهار هزار سال آفرید و در محل قرب نگه داشت و آنگاه نوری بر آنها نثار کرد و دانست که هر جانی از آن نور چه نصیبی یافت؛ سپس به اندازه آن نصیب، آنها را می نواخت، تا در آن نور می آسودند و در آن پرورده می گشتند (همان: ۳۰۳-۳۰۴). مشهود است که از دیدگاه ابوسعید ابوالخیر این نور ازلی است و خداوند پیش از خلقت آدمی، در جان او، آن را به ودیعه گذاشته است و هرکس به قدر ظرفیت وجودی خود از آن بهره مند شده است. چنان که در هنگام ولادت شیخ صفی نیز تمام پهنه جهان پر از نور و روشنایی می شود؛ بر این اساس، عارفان به واسطه نور ایمان، بصیرت درونی دارند.

حجاب

یکی از موتیف های برجسته در متون عرفانی و در ادوار شعر فارسی، مسئله نادیده انگاری خود برای وصول به مقصد مقصود است.

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز خوشا کسی که درین راه بی حجاب رود

(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۳۸)

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(همان: ۱۶۷)

شیخ ابوسعید گفته است: «حجاب میان بنده و خدای، آسمان و زمین نیست. عرش و کرسی نیست پنداشت و منی تو حجاب است، از میان برگیر و به خدای رسیدی.» (میهنی، ۱۳۶۶: ۲۸۷) ابن بزاز نیز در بیان تفسیرهای شیخ صفی بر اشعار شاعران، در ضمن گفتارش این شعر را بیان می کند:

معشوقه به همسایه و دیوار به دیوار در بادیه سرگشته، شما در چه هوایید

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

که چون خداوند از بنده از بنده نزدیکتر است در مهامه حیرت و سرگردانی نمی توان طلب کرد و در آن دوری و سرگستگی وصال حاصل نمی شود. حجاب تو در میان تو هستی؛ حجاب خود از میان بردار و در این صورت رسیدی دع نفسک و تعال (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۵۶۲). شباهت آرا و عقاید هر دو عارف بیانگر تداوم اندیشه حاکم بر اسرارالتوحید در صفوف الصفاست.

ذکر این نکته ضروری است که مقبولیت فراگیر شخصیت معنوی پیران تصوف، تأثیر مستقیم و غیر مستقیمی بر کارکرد و خانقاه‌داری مشایخ دیگر داشته‌است؛ از آن‌جا که متصوفه به سبب بینش مختص خود به آداب و رسوم ویژه‌ای پایبند بودند، بخشی از آداب و رسوم منقول در صفوةالصفاء از لحاظ بینامتنی در پیش‌متن خود (اسرارالتوحید) قابل بررسی است؛ از جمله این آداب و رسوم مشترک، می‌توان این موارد را نام برد: عصا به‌عنوان ملزومات شخصی: (میهنی، ۱۳۶۶: ۳۸۲)؛ (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۷۰۰) مجاورت گربه در زاویه: (همان: ۶۱۱)؛ (میهنی، ۱۳۶۶: ۲۱۲) تخلیل دندان: (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۲۱۵)؛ (میهنی، ۱۳۶۶: ۱۱۴) تبرک جستن: (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۱۳۶)؛ (میهنی، ۱۳۶۶: ۲۷۳، ۳۶۰؛ ۶۸) داشتن مؤذن خاص: (همان: ۱۵۳-۱۵۴؛ ۱۵۰)؛ (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۱۱۸۱) تحفه و پیشکش بردن هنگام عزیمت به نزد مشایخ: (میهنی، ۱۳۶۶: ۷۴؛ ۶۳)؛ (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۱۹۲) در هر دو اثر خادمانی برای اجرای امور زاویه و رفاه حال مریدان، ملازم منازل متصوفه بودند. (همان: ۱۱۲؛ ۱۱۳)؛ (میهنی، ۱۳۷۶: ۹۶-۹۷) و در برخی مواقع نقش پیک و قاصد را داشتند (ابن‌بزاز، ۱۳۷۶: ۲۴۹)؛ (میهنی، ۱۳۷۶: ۲۲۰) و بسیاری از مشابهت‌ها از لحاظ روش ریاضتی، توبه دادن و شرایط پیر و امثال این‌ها.

نتیجه‌گیری

صفوةالصفاء از جمله منابعی است که در انعکاس دادن عرفان قرن هشتم، بسیار حائز اهمیت است. ساختار این تذکره عرفانی در وهله اول بر مبنای کرامات شیخ صفی‌الدین اردبیلی و سپس شیخ زاهد گیلانی و مریدان شیخ صفی است. از آن‌جا که در طول ادوار عرفانی، بحث عارفان هم‌مشرک با دیدگاه‌های مشابه قابل توجه بوده‌است، این کرامات و آرای شیخ صفی، قابل سنجش و قیاس با اندیشه و کرامات عارفانی چون ابوسعید ابوالخیر است. این پژوهش جهت‌گیری بینامتنی صفوةالصفاء را در استقبال از اندیشه‌های ابوسعید ابوالخیر هویدامی‌کند.

یکی از اشتراکات مضامین صفوةالصفاء و اسرارالتوحید، در مبحث کرامات است؛ چنان‌که مباحث طی الارض، فراست، مسائل مربوط به مرگ (آگاهی از زمان مرگ، گوشزد کردن احکام شرعی بعد از مرگ، شنیده شدن فریاد در آسمان، معلق ماندن جنازه در هوا)، نجات مردم، تسلیم شدن حیوانات درنده همچون مار، وجود همسانی بین دو اثر را تأیید می‌کند؛ همچنین صفوةالصفاء و اسرارالتوحید، در مسائل تربیتی و اخلاقی دیدگاه مشترک دارند؛ به طوری که تربیت نفس و رفع حجاب، اساس روش تربیتی آن‌ها بوده و مردم‌داری، سرلوحه زندگی عرفانی مشایخ راستین قلمداد می‌شده‌است؛ همچنین نور ایمان و ابعاد معنوی و روحی این مشایخ، دلیلی بر مُحق بودن و صحه‌گذاری نزد مریدان و مردمان روزگار آن‌هاست. براساس این پژوهش، می‌توان اسرارالتوحید را یکی از پیش‌متن‌های اصلی در نگارش صفوةالصفاء دانست.

منابع و مأخذ

- ۱) آذر، اسماعیل (۱۳۹۵). «تحلیلی بر نظریه‌های بینامتنیت ژنتی»، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۳، صص ۱۱-۳۱.
- ۲) آلن، گراهام (۱۳۸۰). بینامتنیت، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- ۳) ابن‌بزاز، درویش توکلی بن اسمعیل (۱۳۷۶). صفوة‌الصفاء، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ دوم، تبریز: زریاب.
- ۴) احمدی، بابک (۱۳۸۹). ساختار و تأویل متن، ج ۱، چاپ دوازدهم، تهران: نشر مرکز.
- ۵) اکبرزاده ابراهیمی، آذر؛ اختیاری، زهرا (۱۳۹۵). «بازشناخت نادره‌زنان در صفوة‌الصفاء»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره چهارم، صص ۸۱-۱۰۳.
- ۶) تودوروف، تزوتان (۱۳۹۶). منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
- ۷) پناهی، مهین؛ کریمی یونجالی، ثریا (۱۳۹۰). «اخلاق فردی و اجتماعی در صفوة‌الصفاء»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره دهم، صص ۲۹-۶۲.
- ۸) حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ دهم، تهران: کتاب سرای نیک.
- ۹) دشتی، علی (۱۳۸۴). پرده پندار و در دیار صوفیان، به کوشش مهدی ماحوزی، چاپ اول، تهران: زوار.
- ۱۰) دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱) ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (۱۳۷۴). «وصفی از صفوة‌الصفاء»، آینه پژوهش، سال ششم، شماره ۳۵، صص ۵۳-۵۶.
- ۱۲) رازی، نجم‌الدین (۱۳۸۰). مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۳) شیمیل، آن ماری (۱۳۷۴). ابعاد عرفان اسلام، ترجمه و توضیحات عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- ۱۴) عبادی، قطب‌الدین (۱۳۶۲). مناقب الصوفیه، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، چاپ اول، کتابخانه منوچهری.
- ۱۵) غنی، قاسم (۱۳۷۵). بحث در آثار و افکار حافظ (تاریخ تصوف در اسلام)، ج ۱، چاپ هفتم، تهران: زوار.
- ۱۶) قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۵). رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۷) کاشانی، عزالدین (۱۳۷۶). مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ پنجم، مؤسسه نشر هما.
- ۱۸) کیانی، محسن (۱۳۶۹). تاریخ خانقاه در ایران، چاپ اول، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۹) موحد، صمد (۱۳۸۱). صفی‌الدین اردبیلی (چهره اصیل تصوف آذربایجان)، تهران: طرح نو.
- ۲۰) میهنی، محمد بن منور (۱۳۶۶). اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: آگاه.
- ۲۱) نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶). «ترامنتیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۶، صص ۸۳-۹۸.
- ۲۲) _____ (۱۳۹۰). درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها، ج ۱، تهران: سخن.
- ۲۳) _____ (۱۳۹۱). «گونه‌شناسی بیش‌متنی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۹، شماره ۳۸، صص ۱۳۹-۱۵۲.

Intertextual Relationship of Safvat-al-Safa and Asrar-al-Tawhid (Based on Theory of Gerard Genette)

Khodabakhsh Asadollahi*, Sorraya Karimi

Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.*Corresponding Author, kh.asadollahi50@gmail.com

PhD student, Persian language and Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

Abstract

Gerard Genette, one of the prominent scholars, relates the intertextuality of each text with its predecessors and in the theory of over-texture, the relation between any texts has been raised with its prefaced text. During the mystical period the discussion of mystics has been remarkable with similar views and the structure of mystical tokens such as Safvat-al-Safa and the Asrar-al-Tawhid based on certain thoughts and speeches of mysticism. This study aims at enlightening the mystical aspects of the eighth century it is argued that the Qaramate and the ideas of Sheikh Safi according to the viewpoint and Qaramate of Abu Sa'id Abu- al-Khair in terms of the theory of genes. As a result of this research, intertextual orientation of Safvat al-Safa is welcomed in the wake of Abu Sa'id Abu- al-Khair thoughts in Asrar-al-Tawhid. The similarity of the themes of Safvat al-Safa with the wisdom of Qaramati like Tey-al-arz, Farasat, Death issues, people's rescues and the like and the moral and educational concepts such as Self-education, Covering, and other issues of the intertextual relationship between these two works is confirmed.

Keywords:

Safvat al-Safa, Asrar-al-Tawhid, Abu Sa'id Abu- al-Khair, Sheikh Safi al-din Ardabili, intertextual, Genette..

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی